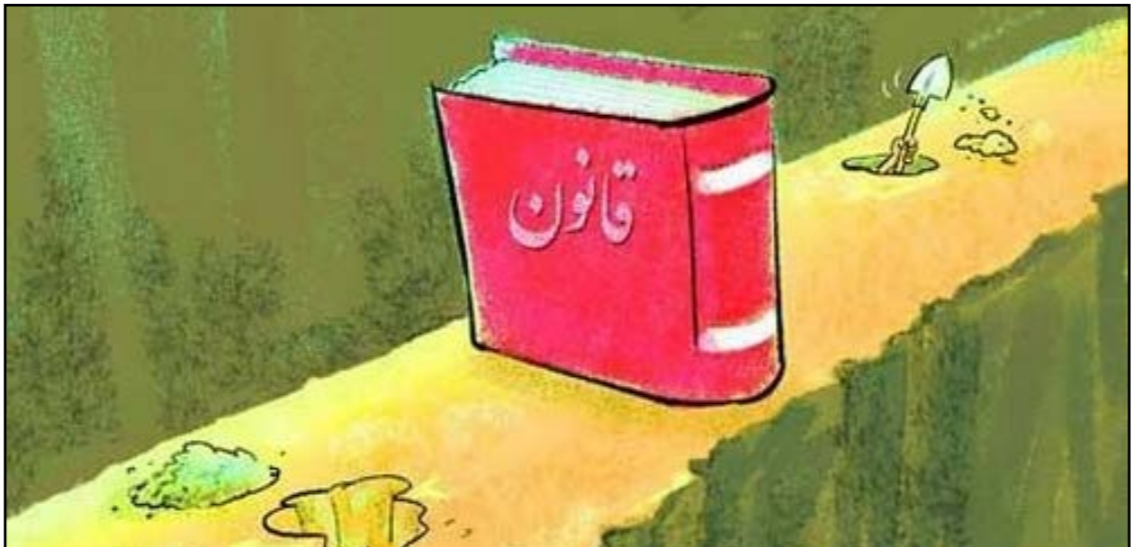


حکومت و فرهنگ قانون گریزی در ادارات

رضا احسانی



فرصتی را فراهم کرد تا شخصیت های علمی، سیاسی، مقامات بلند پایه های حکومتی و اصحاب رسانه ها، به پدیده قانون گریزی در جامعه توجه کرده و نقش ها و خلائای آن را مورد بررسی قرار دهند. به عنوان نتیجه گیری از کل تحلیل ها و اظهار نظرها می توان گفت که ما تا هنوز عمل به قوانین را به عنوان اصول رفتاری خود نپذیرفته ایم و یا از اهمیت تطبیق قوانین در جامعه آگاهی کامل نداریم.

در شانزده سال گذشته موارد بسیاری از نقض قانون اساسی را توسط نهادهای دولتی و خصوصی شاهد بودیم و قانون گریزی در نظارت ضعیف از کارکردهای ادارات به یک رفتار فراگیر در ادارات تبدیل شده بود. در دو سال گذشته وضعیت در سطوح بالا کمی فرق کرده است. رهبران حکومت با اراده جدی تلاش می کنند تا قانون را در جامعه تطبیق و بر همه افراد به صورت یکسان اعمال کنند. اگرچه این مسأله در مرحله عمل با موانع و تنگنای زیادی مواجه گردیده، اما همین که یک اراده سیاسی برای پاسداری از قوانین شکل گرفته جای بسی خوشحالی است و این امید قوت می گیرد که در آینده این اراده در عرصه عمل و در کنش های عمومی جامعه بازتاب گسترده پیدا کند.

ما برای این که یک حکومت دموکراتیک، مشروع و کارا داشته باشیم و برای این که از وضعیت ناگوار سیاسی فعلی نجات پیدا کنیم و برای این که کشور را از وابستگی و مردم را از عقب ماندگی و فقر برهانیم، چاره ای جز این نداریم که به حاکمیت قانون احترام بگذاریم و همه ما خود را در عمل به قوانین متعهد و پایبند بدانیم و با متخلفان و قانون شکنان در هر مقامی که هستند و در هر عرصه ای که فعالیت می کنند، برخورد جسدی نماییم. ولی انتظار این است که این کار از سطوح بالا آغاز شود و کارمندان دولتی و رجال سیاسی مسؤولان جامعه مدنی و رسانه ای بیشتر از دیگران خود را ملزم بدانند که به قانون عمل کنند.

پایبندی آنان به منافع ملی و اعتقاد آنان به توسعه و رفاه عادلانه اجتماعی است. این که زمانی که مقامات حکومتی به ارزش های قانون اساسی متعهد و پایبند باشند و در جهت ترویج و نهادینه سازی ارزش های دموکراتیک از طریق ایجاد میکائیزم عادلانه اداری، تلاش کنند، مردم نیز به آنها اعتماد خواهند کرد و برنامه های آنها را مورد حمایت و پشتیبانی قرار خواهند داد.

با روی کار آمدن حکومت وحدت ملی انتظار عمومی این بود که حکومت با طرح استراتژی های کلان اقتصادی و بهبود وضعیت نابسامان اداری، از فرصت های باقی مانده به وجه احسن استفاده کند و به روند رو به پیشرفت فساد اداری پایان دهد و مسیر رشد و توسعه را از لاپلاهی تنگناها و چالش های موجود، در چارچوکات مشخص تعیین کند.

مردم از حکومت انتظار دارند که تمامی سیاست ها، رویکردها و رفتارهای خود را مطابق قانون اساسی به پیش برد و در افغانستان به این قانون احترام دارند و به آن به عنوان میثاق ملی اهمیت می دهند. آزادی، برابری، مشارکت عادلانه سیاسی، همذیبری اجتماعی، قانونمداری، از جمله مهمترین ارزش هایی اند که باید در همه سیاست ها و رفتارها مدنظر قرار بگیرد. تعهد به این اصول و ارزشها سیزدهمین سالگرد تدوین قانون اساسی،

افغانستان را در جهت مبارزه با فساد و ایجاد حکومتداری خوب تشویق نمود. توسعه اقتصادی بهره برد. در یک و نیم دهه گذشته با آن که در یک و نیم دهه گذشته با آن که میلیاردها دالر از سوسی جامعه جهانی به عنوان کمک به افغانستان، اختصاص داده شد؛ اما به دلیل جنگ، نا امنی و فقدان مدیریت سالم جامعه از این فرصت ها و کمک ها کمتر در جهت بازسازی زیربنای اقتصادی استفاده شده است.

گسترش فساد، فرهنگ معافیت از مجازات و نكندی روند بازسازی و نوسازی در کشور، نشانه این است که در ساختار و کارکرد مدیریت کلان کشور کاستی ها و خلائهای زیادی وجود دارد که ضرورت اصلاحات عمیق و گسترده اداری در کشور را برملا می سازد. در یک و نیم دهه گذشته به دلیل نقص و کاستی های موجود در روش حکومتداری در افغانستان، حجم وسیع کمک های جامعه جهانی در کشور به هدر رفت و روند فساد انگیز در کارکردهای اداری به شکل گسترده رواج پیدا کرد.

از همین رو جامعه جهانی روند مبارزه با فساد و ایجاد حکومتداری خوب را به عنوان پیش شرط دوام کمک های جامعه جهانی به افغانستان تعیین کرد و حکومت

شود و همه ی ظرفیت ها و توانایی جامعه در قالب برنامه های مشخص و مدون به سوی اهداف استراتژیک به کار گرفته شود، آن جامعه بالاخره راه توسعه و پیشرفت را باز می یابد و به امنیت و ثبات پایدار به عنوان لازمه ی توسعه پایدار در جامعه اهمیت می دهد. ولی اگر ظرفیت ها، توانایی ها و پتانسیل های یک جامعه درست مدیریت نشود، آن جامعه برای پیدا کردن مسیر توسعه همواره سرگردان می ماند و نمی تواند امکانات و ظرفیت های خود را در جهت توسعه و پیشرفت سامان دهد.

حکومتداری برای توصیف شیوهی مدیریت یک کشور به کار برده می شود و از اینرو عرصه ی وسیع تری از واژه حکومت یا دولت را دربر می گیرد. حکومتداری روش کارهای اداری، سیاسی و اقتصادی را تبیین می کند که به وسیله زمامداران حاکم در یک کشور گزینش و به مرحله اجرا گذاشته می شود.

حکومتداری زمانی شکل می گیرد که کارکرد سازمان های دولتی همگام و همساز با نهادهای مدنی و اقتصادی در شیوه مدیریت جامعه و چگونگی آن به پیش برود. مشارکت افشار مختلف مردم در طرح های توسعه و نقش فعال آنها در توسعه ی بازسازی و نوسازی عزم و اراده جدی و وسیع نهادهای اجتماعی را در تصمیم گیری ها و کارکردهای حکومتی به نمایش می گذارد. این امر از یک طرف فاصله ها و بی اعتمادی ها میان نهادهای دولتی و سازمان های اجتماعی را کاهش می دهد و از طرف دیگر موفقیت و مؤثریت پروژه های اقتصادی را تضمین می کند. در حکومتداری خوب هر سبب بخش جامعه (دولت، نهادهای اجتماعی و سکتورهای خصوصی اقتصادی) در شکل دهی جامعه خوب و باسامان، نقش دارند. افغانستان متأسفانه نزدیک به چهاردهم را در جنگ و ناامنی به سر می برند. اشتغال به جنگ از یک طرف تمامی زیربنای سیاسی، اداری و اقتصادی را از بین برد و از سوی دیگر به حکومت کمتر اجازه داده تا از فرصت ها و امکانات ملی

از تاریخ چه آموخته ایم؟ احتمالاً هیچ

از قرن بیستم هر چه را فراموش کنیم، جنگها را نباید از یاد ببریم

نویسنده: تونی جات/ ترجمه: محمد غفوی/ قسمت دوم



داخلی نقشی چشمگیر در «پاکسازی قومی» گسترده ایفا می کرد و موجب جایجایی های جمعیت در سده بیستم، از هندوستان و ترکیه تا اسپانیا و یوگوسلاوی می شد. جنگ داخلی همانند اشغال خارجی یکی از خاطره های «مشترک» هولناک در صد سال گذشته است. در بسلیان از کشورها «پشت سر گذاشتن گذشته»، یعنی توافق بر سر به معاق برن یا فراموشی (یا انکار) خاطره متاخر سبب خاتمان سوز و خشونت بین گروهی، یکی از اهداف عمده دولت های پس از جنگ بوده است. امری که گاهی محقق می شد و گاهی بیش از حد حاصل می گشت.

فاجعه جنگ تنها در درون چارچوب خود آن نمی گنجد؛ جنگ پدیده های وحشتناکی را به دنبال خویش آورد. جنگ جهانی نخست منتهی شد به نظامی سازی بی سابقه جامعه، پرستش خشونت و نوعی آیین تقدیس فردگان که بسیار بیشتر از خود جنگ دوام آورد و مسیر را برای فاجعه های سیاسی پس از خویش هموار نمود. دولت ها و جوامعی که در طی جنگ جهانی دوم یا پس از آن به دست هیتر یا استالین (یا متوالیاً توسط هر دوی آنها) تسخیر شدند نه تنها اشغال و استثمار را تجربه کردند بلکه شاهد تباهی و فساد قوانین و هنجارهای جامعه مدنی نیز بودند. ساختارهای اصلی حیات تمدنانه از میان رفتند یا عظمتی شیطانی یافتند: ترتیبات، قوانین، آموزگاران، پلیس ها و قضات، خود دولت نه تنها به حفظ امنیت نمی پرداخت بلکه تبدیل به منبع اصلی ناامنی شد. رابطه و اعتماد متقابل چه در میان همسایگان و چه همکاران، جامعه یسا رهبران از هم فروپاشید. رفتاری که در شرایط متعارف ناپهناج محسوب می شد نه تنها تبدیل به رفتارهایی بهنجار شدند بلکه گاهی تنها راه نجات خانواده و خود بودند، رفتارهایی همچون دزدی، عدم صداقت، ریاکاری، بی تفاوتی در برابر بدبختی دیگران و بهره جویی فرصت طلبانه از منافع آنان، ترسی همه گیر نارضایتی یا مخالفت را در نطفه خفه می کرد.

در یک کلام، جنگ رفتاری را ترویج کرد که در دوران صلح غیرقابل تصور و معیوب به شمار می آمد. این جنگ است، نه زناپرستی یا ستیز قومی یا غیرت مذهبی که به فساد منتهی می شود. جنگ، جنگ تمام عیار، پیش شرط اصلی تبهکاری جمعی در عصر مدرن بوده است.

برعکس شده است. بیشتر مردمان جهان، بیرون از منطقه جنوب صحرائی آفریقا، به مقادیر بی گزنی از داده های دسترس دارند. لیکن در غیاب هرگونه فرهنگ مشترکی که فراتر از گروهی کوچک از نخبگان وجود داشته باشد، و حتی در میان آن ها هم همیشه وجود ندارد، اطلاعات و ایده های پاره پاره ای که مردم برمیگزینند یا با آن مواجه می گردند تحت سیطره مجموعه متنوعی از سلاقی، امیال و منافع قرار دارد. در گذر سالیان، هریک از ما مشترکات کمتری با جهان های به سرعت روبه تکثیر معاصران خویش داریم؛ جهان پیشینیانمان که جای خود دارد. همه این ها قطعاً حقیقت دارد و حاوی دلالت های آزردهنده ای برای حکمرانی دموکراتیک در آینده است. با این حال، تغییرات برآشوبنده، حتی دگرگونی های جهانی، به خودی خود بی سابقه نیست. «جهانی سازی» اقتصادی در اواخر سده نوزدهم کمتر از این آشوبناک نبود، جز اینکه تعدادی بسیار اندک تری از مردمان پیامدهای آن را در همان ابتدا احساس و درک می کردند. آنچه درباره عصر کنونی دگرگونی ها اهمیت دارد این است که چقدر سهل انگارانه، نه فقط کردوکارهای گذشته را، بلکه نفس خاطره آن را هم فروگذاشته ایم. جهانی که به تازگی پشت سر گذاشته ایم، هم اکنون نصفه و نیمه به خاطرمان مانده است.

می بخشیدند: نام ها، مکان ها، کتیبه ها، ایده ها و اشارات امروز را می توان در درون روایتی به یاد سپرده شده از دیروز جای داد. با این حال، در روزگار ما، این روند معکوس شده است. اکنون گذشته معنای خود را تنها از طریق ارجاع به دغدغه های کنونی پرشمار و اغلب متضاد ما به دست می آورد. بدون تردید این سرشت گذشته، که به گونه ای آزردهنده بیگانه است، تا اندازه ای پیامد شیب تند تغییرات در دوره معاصر است. «جهانی سازی»، به معنای واقعی، زندگی انسان ها را به شیوه هایی تحت تأثیر قرار می دهد که به سختی در محلیه بیداران و مادران یا پدر بزرگان و مادر بزرگان ما می گنجد. بخش عظیمی از آنچه در طول دهه ها، و حتی سده ها، آشنا و دیرپا به نظر می رسید اکنون به گونه ای شتابان به ورطه فراموشی درمی افتد. تو گویی که گذشته، به واقع، کشوری دیگر است: مردمان در این کشور کارها را به گونه ای دیگر انجام می دادند. گسترش ارتباطات نمونه ای تمام عیار را پیش چشم می نهد. تا واپسین دهه های سده بیستم، اغلب مردمان جهان دسترسی محدودی به اطلاعات داشتند، اما به یمن آموزش در سطح ملی، رادیو و تلویزیون تحت نظارت دولت و فرهنگ چاپی مشترک، مردمان در درون یک دولت، ملت یا اجتماع همگی این امکان را پیدا کردند که از امور یکسان زیادی مطلع گردند. امروز این ماجرا

موزاییک حاصل از این امر ما را به گذشته ای مشترک پیوند نمی دهد، بلکه ما را از گذشته مشترکمان جدا می سازد. روایت های ملی ای که زمانی در مدرسه تدریس می شد، هرچقدر هم دارای نقص بودند، هرچقدر هم نقطه تمرکز آن ها گزینشی و پیامشان آزاری بود، دست کم این امتیاز را داشتند که ارجاع هایی به گذشته را برای تجربه آموزین ملت فراهم می آوردند. تاریخ سنتی، آن گونه که به چندین و چند نسل از بچه مدرسه های ما و دانشجویان تدریس می شد، از طریق ارجاع به گذشته، معنایی به اکنون

کارتون روز

بدون شرح